

ماجرای

"ایران گیت"

و دودسر

"راه کارگر"

ماجرای "ایران گیت" و دردرس "راه کارگر"

هنگام بروز برآمد سیاسی در یک جامعه، جنب و جوشها و عکس‌العمل‌های متفاوتی از سوی نمایندگان افشار و طبقات گوناگون به چشم می‌خورد. اینان جهت یافتن جایگاه این برآمد درکل پروسه، بسته به منافع طبقاتی‌شان، به بررسی و تشریح آن، علل بروز و چگونگی پیدایش آن - مسلماً تا جایی که منافع طبقاتی‌شان اجازه می‌دهد - می‌پردازند، آنگاه با روشن نمودن موضع خویش درقبال این برآمد، عملاً در راستای اهداف طبقاتی خویش، به تلاش می‌پردازند.

مشخصاً طی دوران قیام و پس از آن - که تغییر شکل سیاسی - ایدئولوژیک حاکمیت امپریالیستی حاصل آن بود - جامعه ما شاهد یک سری از حوادث و رویدادهای حساسی بود که هریک از این رویدادها، واکنش جریان‌های سیاسی را طلب می‌نمود. درست در برخورد با این رویدادهای معین سیاسی بود که اپورتونیسیم موجود در جنبش کمونیستی هرچه بیشتر چهره خویش را عریان ساخت.

از اشغال "جاسوسخانه" آمریکا گرفته تا "انقلاب فرهنگی" رژیم مزدور در دانشگاه - که رژیم وابسته به تصفیه خونین دانشجویان انقلابی پرداخته و مانند رژیم مزدور شاه سنگفرش دانشگاهها را از خون رزمندگان کمونیست و انقلابی رنگین ساخت - و از شروع جنگ ایران و عراق گرفته تا تصفیه یک جناح در درون حاکمیت وابسته به امپریالیسم ت که نتیجه بلافاصله آن تعرض همه جانبه و گسترده حاکمیت به جنبش‌های توده‌ای و نیروهای سیاسی بود - تماماً از یک طرف سرسپردگی رژیم جمهوری اسلامی را به امپریالیسم هرچه بیشتر آشکار کرده و توهم حتی عقب مانده ترین توده‌ها را در رابطه باحاکمیت ازبین برد، و از طرف دیگر هریک از این رویدادهای معین سنگ محک قاطعی، جهت ارزیابی از یک جریان سیاسی در جنبش کمونیستی به حساب آمد.

جنگ خلق ترکمن ماهیت اپورتونیستی یکسری از جریان‌های ازجمله "سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران" را روشن نمود. سرکوب خلق کرد "اکثریت" خائن را به تمکین از حاکمیت واداشت و این جریان نشان داد که در مبارزه خلق علیه سلطه

امپریالیستی، با قاطعیت در کنار امپریالیسم قرار گیرد. البته حزب ضدانقلابی توده که بد طولانی در خیانت به انقلاب دارد نیازی به آزمون مجدد نداشت. -

اشغال سفرت آمریکا "دولی" برخی را در رابطه با ماهیت حاکمیت هرچه بیشتر دامن زد و آنها را واداشت تا به "انقلاب دوم" به مثابه مبارزه "ضدامپریالیستی" حاکمیت وابسته ایمان آورند. و بالاخره جنگ دو دولت ضدخلفی ایران و عراق، سوسیال میهن پرستان را در "دفاع از میهن" به آغوش پرمهر حاکمیت افکند.

بدون شک در رون مبارزه طبقاتی، تئوری ها و خط مشی ها، همواره در برخورد به واقعیات محک می خورند تا صحت و سقم خویش را نشان دهند. انگاه که سخن از کلی بافیهای تئوریک در میان است اپورتونیستها مدعی "بلافصل" و "بلا تردید" انقلاب هستند، اما آنجا که واقعیات و حوادث ناشی از ضرورت های مادی حرکت جامعه خواب خوش را از اینان ربوده و خواهان برخورد مشخص و زنده می باشند، یا از برخورد مشخص طفره می روند و یا از موازین اصولی خویش آرام آرام عقب می نشینند. اما در هر صورت و درست در برخورد به همین واقعیات معین سیاسی است که ماهیت خرده بورژوائی مدعیان دروغین رهبری پرولتاریا آشکار می گردد.

بدین سبب اگر نابودی سلطه امپریالیسم با بسیج و متشکل نمودن توده ها تحت هژمونی پرولتاریا امکان پذیر می باشد، به موازات همین روند و در پیوند با آن، شرط و تثبیت و رشد رهبری پرولتری مبارزه در انقلاب ضدامپریالیستی میهنمان و هدایت آن به سوسیالیسم، مبارزه مستمر و پیگیر و افشاء همه جانبه اپورتونیسم، در همه اشکال آن می باشد.

جنجال افشاء یک رابطه سری میان دولتین ایران و آمریکا، از مهم ترین رویدادهای سیاسی چندماهه اخیر، چه در جامعه ما و چه در سطح بین المللی بوده است. ابعاد این رابطه تسلیحاتی تا آنجائی که گزارشات منتشر شده نشان می دهند، حکایت از گستردگی معاملات تسلیحاتی بین دولتهای جمهوری اسلامی و آمریکا می کند.

انعکاس این موضوع در ایران، تا آنجا پیش رفت که منجر به دستگیری تعدادی از نمایندگان، سران ارتش و دولتمردان جمهوری اسلامی گردیده است و حتی "حریم مقدس" امید امام و امامت "یعنی منتظری را درنوردید. "توطئه گران" افشای "خط

سازش با شیطان بزرگ" بیاری "امام وامت همیشه در صحنه" به سرعت سرکوب گردیدند.

ازیرف دیگر، جدال در ارگانهای سرکوب بورژوازی آمریکا، عمق و ابعاد اختلافات بین جناحین مختلف بورژوازی آمریکا را عریان ساخت. اخبار منتشره درباره کم و کیف این قضایا، بحدی گسترده بود که نیازی به تکرار مجدد و چگونگی انجام ارسال تسلیحات نیست. با این اوصاف هر چند بطور ظاهر بنظر می رسد که، اختلافات در این زمینه فروکش کرده است، اما از هم اکنون می توان پیش بینی نمود که در آینده این مجادلات بین جناحهای سرمایه های انحصاری آمریکا و متحدین بین المللی آنها در ابعادی به مراتب وسیع تر آشکار گردند.

ازسوی دیگر جنجال های ناشی از این رابطه تسلیحاتی، گستردگی آن و پیامدهای ناشی از آن، موجب واکنش سریع نیروهای سیاسی در قبال آن گردید. اکثر قریب به اتفاق جریانات، رویداد فوق را گواهی جهت حقانیت تحلیل خویش از ماهیت ماشین دولتی در ایران قلمداد نمودند و برخی نیز با چرخشی ارام از موضع تاکنونی شان، آن را تغییر سیاستهای ایران یا آمریکا ارزیابی کردند.

در این میان "راه کارگر" اما، این رویداد را در چهارچوبه "دیپلماسی فعال" از سوی رژیم جمهوری اسلامی قرار می دهد که قرار است رژیم را از بحرانهای ناشی از "کاهش بهای نفت" و "بحران اقتصادی و بن بست جنگ" رها سازد و در عین حال "بهبود مناسبات سیاسی - اقتصادی و نظامی با کشورهای غرب" را نیز، در راستای تحقق "دیپلماسی فعال" ارزیابی می کند.

جهت روشن شدن هرچه بهتر نقطه نظارات "راه کارگر" در این رابطه، بدوا ضروریست تا نگاهی به استدلالات این جریان در رابطه با ضرورت وجودی "دیپلماسی فعال" و در عین حال مضمون این رابطه از سوی جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا بیافکنیم.

در نشریه ۳۲ "راه کارگر" می خوانیم:

"ارتباط این تماسها و معامله ها با مسئله جنگ، کاملا آشکار است، رژیم اسلامی که علیرغم تبلیغات و وعده های توخالی مبنی بر فتح قریب الوقوع عراق، از پیشبرد

جنگی که سرنوشت خود را بدان بسته است، ناتوان مانده و در بن بست مهلکی افتاده است، برای دریافت سلاح مستقیماً به خود آمریکا متوسل می شود.^{۲۲}

اما ببینیم چه عواملی در شرایط مشخص کنونی موجب می گردند، تا "کاست حکومتی" مستقیماً "به خود آمریکا" متوسل گردند؟

"حقیقت این است که بحران اقتصادی، کاهش بهای نفت و بن بست جنگ که امکانات تداومش بپایان رسیده و طنابش به گردن رژیم افتاده است، غیرقابل دوام بودن این وضعیت و خطر یک شورش ضدجنگ، سیاست پردازان رژیم اسلامی را در تقلا برای خروج از این بن بست به فکر بهبود مناسبات سیاسی، اقتصادی و نظامی به کشورهای غرب انداخته است." (همانجا)

از نظر "راه کارگر" تمام اینها بدین خاطر در "دیپلماسی فعال" می گنجد تا اولاً "از یک بحران انفجاری و همه جانبه سیاسی" و یک "شورش ضد جنگ" جلوگیری نمایند و ثانیاً از طریق تماس بامؤثرترین نیروی جهانی در منطقه - یعنی امپریالیسم آمریکا - و در همین رابطه، حداقل بی طرف کردن "متحدین عرب صدام" در جنگ، سرنوشت جنگ را به سود "صدور انقلاب اسلامی" تغییر دهند.

"تحلیل گران رژیم ناچارند بپذیرند، حمایت بی دریغ "جارجیها" از "دشمن" پایه در نگرانی مشترک آنها دارد در بهم خوردن ثبات سیاسی منطقه، بسط تروریسم دولتی جمهوری اسلامی، و توسعه طلبی سیاسی - جغرافیائی آن، و نهایتاً به خطر افتادن منافعشان، یعنی این جماعت مستقیماً ریشه دارد در اهداف استراتژیک حکومت اسلامی و خط مشی نظامی آن." نشریه ۳۳

در اینصورت "تحلیل گران رژیم" ناچارند بپذیرند که برای شکستن بن بست موجود، تنها راه "انعطاف موقتی" نسبت به استراتژی سیاست خارجی رژیم، یعنی استقرار شعار "حکومت واحد اسلامی و اتحاد جماهیر اسلامی" است.

"راه کارگر" رژیم را در حالی که پرچم "دیپلماسی فعال" را در دست دارد، بدرقه می کند و ظاهراً معامله محرمانه تسلیحاتی و ملاقات بامشاوران ریگان از نخستین ره آوردهای این دیپلماسی هستند.

"کاست حکومتی" باتمامی مشکلاتی که تاکنون برای "راه کارگر" داشته است، لااقل این حسن بی نهایت عظیم را دارا بوده که، تمامی تناقضات تئوریکی این جریان را دربرخورد به واقعیات عینی و رویدادهای سیاسی تاکنونی، استتار می کرد. اما آنجا که به رابطه اخیر برخورد می نماید، تا ضرورت این دیپلماسی را ازسوی "کاست فقها" نشان دهد، به سفسطه متوسل می شود. ما در دنباله همین نوشته البته به نقطه نظرات "راه کارگر" درباره مضمون همین دیپلماسی ازسوی امپریالیسم آمریکا نیز خواهیم پرداخت، اما بدوا بطور مختصر به دلایل "راه کارگر" در رابطه با "دیپلماسی فعال" می پردازیم.

بحران بطور عموم، جزء جدائی ناپذیر جامعه ماست. البته خصوصا این خود ناشی ازماهیت تحت سلطگی جامعه ما می شود. درحقیقت عمق و گستردگی بحرانهای اقتصادی - اجتماعی نظام انگلی سرمایه داری جهانی را می توان بطور روشن و آشکاری درجوامع تحت سلطه نشان داد. جامعه ما به مثابه یک جامعه تحت سلطه و باتوجه به رسالت عظیم آن درسریز کردن بخشی از بحرانهای اقتصادی سرمایه داری جهانی درخود از این امر مستثنی نیست. و نیازی به توضیح مکرر نیست که بخصوص بعداز تشدید بحران اقتصادی جهان امپریالیستی در سالهای آغازین دهه ۷۰ قرن حاضر، نه تنها از عمق این بحران کاسته نشده، بلکه ابعاد دهشتناکی بخود گرفته است.

ازسوی دیگر حاکمیت ضدخلفی جمهوری اسلامی، سالهاست که با مسئله جنگ و بن بست چنگ و درکنار آن با "خطر شورش ضدجنگ" مواجه می باشد، بطوری که هم اکنون بدون تردید می توان اظهار داشت که، کمتر جریانی وجود دارد که موجودیت هریک از طرفین جنگ را به نتیجه آن - پیروزی یا شکست - وابسته نداند. درهرصورت تا مادامی که این جنگ و اصولا هرچنگ ناعادلانه ای به مثابه یک واقعیت وجود داشته باشد، همواره نه تنها حال، بلکه درگذشته نیز، خطر "شورش ضدجنگ" از طرف توده ها وجود داشته و دارد. چه این زحمت کشان هستند که بارعظیم و مصائب ناشی ازجنگ را بدوش می کشند.

میهن ماخود چندین بارشاهد این "شورش" ها بوده است و ازاین پس نیز، مسلما وقوع آن اجتناب ناپذیر است.

اما مسلماً خود "راه کارگر" بخوبی واقف است که این دو عامل نمی توانند توضیح دهنده "دیپلماسی فعال" باشند، چه این دو عامل ید طولانی در حرکت جمهوری اسلامی دارند. بنابراین می بایست عاملی اساسی تر، موجه و غیرقابل انکار، جهت توجیه این معامله ها و تماسها "کشف" کرد.

البته این عامل از نظر "راه کارگر" "کاهش بهای نفت" است و این عامل است که توضیح دهنده "وضعیت کنونی" است. چراکه "سقوط شدید قیمت نفت" می تواند مستقیماً به "رکود عمیق، بیکاری و کمبود و حتی فقر و فلاکت توده ها" منجر گردد، که ادامه چنین شرایطی خطر یک "بن بست کامل اقتصادی" و "یک بحران همه جانبه سیاسی" را به همراه خواهد داشت. در واقع از نظر "راه کارگر" "بحران اقتصادی" و "بن بست جنگ" تنها در این چهارچوبه موثر واقع می گردند. اما رجوع به واقعیات چندساله اخیر درمیهن ما، بی پایه بودن این گونه بررسیها راکه در حقیقت بر پایه تحریف واقعیات عینی استوار است، نشان می دهد.

آنچه که در پروسه چندساله اخیر از استقرار رژیم ضدخلفی کنونی تاحال، نشان می دهد گویای این حقیقت است که این رژیم هیچگاه نتوانست - و اصولاً بنا به ماهیت خویش نمی تواند - در جهت جلوگیری از "رکود عمیق، بیکاری، کمبود و فقر و فلاکت فزاینده توده ها" گامی بردارد و یا حتی آنها را تخفیف دهد. این عدم پاسخگویی در حل معضلات اقتصادی و ایضا اجتماعی - جامعه، و تشدید روز افزون آن، ریشه در آن مناسباتی دارند که، رژیم جمهوری اسلامی حافظ آن ها است. و این منسبات البته مناسبات سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک می باشند.

مطمئناً "راه کارگر" جهت ارزیابی "فقر و فلاکت توده ها" صفر را معیار سنجش قرار می دهد، و چنانچه گرکود عمیق، بیکاری، کمبود و فقر و فلاکت توده ها " مترادف صفر قرار نگیرند، نمی توان آنها را معیار ارزیابی قرار داد. این چشم بستن به روی واقعیات است.

اما "راه کارگر" جهت توضیح "وضعیت کنونی" و ضرورت وجودی "دیپلماسی فعال" بر "کاهش بهای نفت، بحران اقتصادی و بن بست جنگ" متکی است که این عوامل از قرار معلوم قرار است جمهوری اسلامی را با "بن بست کامل اقتصادی و یک بحران همه جانبه سیاسی" روبرو گرداند. در صورتی که با رجوع به واقعیات

جامعه ما بعداز قیام ۵۷ - و قبل از " کاهش بهای نفت" که "راه کارگر" آنرا توضیح دهنده "وضعیت کنونی" می داند - مبین این حقایق است که در هیچ مقطعی از تاریخ مبارزه طبقاتی خلق ماعلیه امپریالیسم، لااقل بعداز کودتای ۲۸ مرداد، نمی توان وضعیت ناهنجار اقتصادی کنونی که توده ها با آن مواجه بوده و می باشند، را نشان داد. نمی توان ابعاد وسیع بیکاری را که طبقه کارگر ایران بالاخص بعد از قیام با آن مواجه بود - و ایضا هست -، را حتی در قیاس با دوران قیام انکار کرد. قابل تکرار نیست که کمبود ارزاق عمومی و مایحتاج اولیه توده ها، از چندسال قبل بعنوان یک واقعیت در زندگی توده جاریست و معضل جدید و البته توضیح دهنده "وضعیت کنونی"، نیستند. در هر صورت حتی رجوع به روزنامه ها و اظهارات سردمداران رژیم کنونی نیز بر این واقعیات اعتراف می کنند.

از اینکه جامعه ایران، مدتهاست که با بحران اقتصادی وسیعی مواجه است مانیز با "راه کارگر" موافقیم. اما این بحران علیرغم آنکه تمامی جامعه را فراگرفته است، باوجود آنکه توده ها را در بدترین شرایط - فقر و فلاکتی که تاکنون در جامعه ما سابقه نداشته است - قرار داده است، در شرایطی که تورم بیدامی کند و ... چگونه نتوانسته است "راه کارگر" را به قبول "رکود عمیق، بیکاری، کمبود و فقر و فلاکت توده ها" وادار سازد، مسئله ایست که "راه کارگر" بطور اصولی نمی تواند بدان پاسخ گوید. چراکه نقطه عزیمت "راه کارگر" در برخورد به واقعیت جامعه ما نادرست است.

این درک نادرست، از شناخت ماهیت ماشین سرکوب دولتی در جوامع تحت سلطه ناشی می شود و قادر نیست توضیح دهد که فی المثل جمهوری اسلامی چگونه قادر است بر متن چنین بحران عظیم اقتصادی، دوام یابد، که این خود بحث دیگری می طلبد.

همان گونه که فوقا شرح آن رفت، باتعویض رژیم مزدور کنونی با رژیم وابسته پهلوی، میهن ما هیچگاه نتوانست ت و تا مادامی که حاکمیت سرمایه بر جامعه حاکم است نمی تواند ف از بند بحران های وسیع رشدیابنده اقتصادی خلاصی یابد. این رژیم که بر بستر بحرانهای حاکم بر حرکت سرمایه جهانی حرکت می نماید، مسلما حتی قادر به تخفیف موقتی این پدیده نخواهد بود، چراکه جهان سرمایه داری هم اکنون یکی از عظیم ترین بحرانهای اقتصادی چند دهه اخیر را از سر می گذراند.

در عین حال تداوم این بحران در جامعه ما هر روزه بخش سهمگین بوروکراسی وابسته بر دهقانان، موجب خانه خرابی روبه تزايد آنان می گردد. و در شهر نیز توده های تهیدست شهری زیر فشار بحرانهای طویل المدت اقتصادی در جامعه و در حقیقت تحت فشار سرمایه جهانی خرد می گردند. مالیات های گوناگون، چپاول خلق به انحاء مختلف، دریافت کمک های اجباری به جبهه ها - که در واقع اندوخته ناچیز زحمتکشان را طلب می نماید - و ... همه و همه بیانگر فقر و فلاکت دهشتناک توده ها می باشد. در این مجموعه چنانچه کمبود اساسی ترین مایحتاج عمومی، گرانی فشار و ... را اضافه نمائیم، آنگاه عمق فجایی که رژیم وابسته کنونی برای توده ها به ارمغان آورده است، آشکار می گردد.

البته معضل "راه کارگر" نه بحرانهای اقتصادی و نه مسئله جنگ نیست، بلکه مشکل "راه کارگر"، عمر طولانی "کاست اسلامی" است. چراکه "راه کارگر" بالاخره می باید با حکومتی که حتی "قادر به تثبیت موقت سیاسی و اقتصادی" خود نبود، بنوعی تصفیه حساب نماید، بطوری که نه به استدلالات اپورتونیستی اش در رابطه با "کاست فقها" خدشه ای وارد شود، و نه احتیاجی به توضیح تناقضات تئوریکش در رابطه با حاکمیت باشد.

"قدرتی که نه تنها بدلیل ناتوانی خود در حل تکالیف انقلاب دمکراتیک توده ای، از تثبیت خود برای یک دوران طولانی عاجز است، بلکه همچنین به سبب عدم انطباق بازیربنای اقتصادی و ناتوانی در تکامل ارگانیکی دولت بورژوائی قادر به تثبیت موقت سیاسی و اقتصادی خود نیست و ... "نشریه "راه کارگر" ۷

اگر تا دیروز "راه کارگر" رژیم اسلامی را بدلیل ناتوانی اش در تکامل ارگانیکی دولت بورژوائی قادر به تثبیت موقت سیاسی و اقتصادی" نمی دید، با افشاء رابطه اخیر، ناگهان عنان اختیار از دست داده و علیرغم میل باطنی اش به خود قبولاند که "رژیم اسلامی" برخلاف عربده کشی های جنجالی سر درآخور امپریالیستها دارد. و بدین ترتیب "راه کارگر" بدنبال چاره ای گشت تا خود را از شر تناقضات گذشته خلاص نماید. در واقع "دیپلماسی فعال" قبل از آنکه بخواهد "رژیم اسلامی" را از بحران ناشی از کاهش بهای نفت و ... برهاند، دسیله رهایی "راه کارگر" از تناقضات تئوریک می باشد.

اما ببینیم "راه کارگر" مضمون سیاست امپریالیسم آمریکا را در این رابطه چگونه بررسی می کند. به عبارت دیگر امپریالیسم آمریکا چه اهداف معینی را در این رابطه تعقیب نموده است. آیا امپریالیسم آمریکا در تلاش برای همسو نمودن "رژیم فقها" با منافع خویش است، یا اینکه این نزدیکی به معنی قبول جناح "میانه رو" در رژیم اسلامی از سوی "شیطان بزرگ" است، یا اینکه این دیپلماسی اهداف دیگری تعقیب می نماید.

قطعا باتوجه به تحلیلی که "راه کارگر" از ماهیت جمهوری اسلامی ارائه می دهد، و باتوجه به اینکه "کاست اسلامی" در طول چندسال حاکمیت خویش، همواره موی دماغ "بورژوازی بین المللی" بوده و هم پیمانان بورژوازی جهانی در منطقه در هراس از "الحاق طلبی سیاسی - جغرافیائی" این رژیم خواب راحت نداشته اند، روشن کردن این مورد و نقش امپریالیسم آمریکا در این رابطه از جایگاه ویژه ای برخوردار می باشد.

ما از قبل می دانیم که "کاست حکومتی" "راه کارگر" با "خلع ید سیاسی از بورژوازی بزرگ" برماشین دولتی تسلط می یابد و در این پروسه هرچند به "سرکوب انقلاب به شدید ترین وجهی پرداخته، اما طبق خصوصیات کاستی اش، بطور فعال با بورژوازی در سطح ملی و بین المللی" درگیر بوده است. (۱) از این گذشته رובنای ایدئولوژیکی - مذهبی که این حاکمیت برای پیشبرد اهداف خویش یدک می کشد، "آنچنان باعث اختلال در تولید سرمایه دارانه" شده که بورژوازی خواهان آنست که تا مناسبات موجود را از دست "حاکمیت الهی" رهانیده و "حاکمیت بورژوائی معمولی را برقرار سازد. (۲) در عین حال رژیم جهت تحقق استراتژی سیاست خارجی - یعنی گحکومت واحد اسلامی" - هم به گتروریسم دولتی" متوسل می شود و هم از "الحاق طلبی سیاسی - جغرافیائی" ایائی ندارد. از این گذشته با تقویت و پشتیبانی از گروههای "پان اسلامیستی" در مجموع، پشت امپریالیستهای جهانی - از جمله امپریالیسم آمریکا - را لرزانده است.

اما همین رژیم هنگامی که می رود تادراتر تشدید "بحرانهای اقتصادی و بحران همه جانبه سیاسی" دچار مشکلاتی گردد، ناگهان "شیطان بزرگ" به "وجود عناصر مطلوب و میانه رو در حکومت ایران" و همچنین "اهمیت ایران" پی برده و دست یاری بسوی آن دراز می نماید.

مسئله با توجه به جایگاه و نقشی که در تئوری "راه کارگر" به جمهوری اسلامی داده شده، اگرچه می شود حضور ناوگانهای امپریالیستی را در خلیج بنوعی توجیه نمود، اما ارسال مستقیم سلاح به ایران از سوی زرادخانه آمریکا و حضور "مشاوران ریگان" در تهران، "راه کارگر" را بامشکل لاینحلی روبرو گرداند. چراکه نمی شد در قبال این رابطه سکوت اختیار نمود و در مورد جنجالهای ناشی از آن دم فروبست. دم خروس وابستگی جمهوری اسلامی آنقدر هویدا شده بود که "راه کارگر" علیرغم عدم تمایلش، ناچار گردید تا به جنبه هائیز واقعیت جمهوری اسلامی، با چشم بصیرت بنگرد، چراکه نشانه های غیرقابل انکاری رویت شده بود که، انکار "کاست فقها"، علیرغم جار و جنجالهای "ضدامپریالیستی" سردرآخور اربابان امپریالیستی دارد. بهمین جهت "راه کارگر" تامل را جایز ندانسته و به تحلیل رابطه اخیر پرداخت.

"این درست است که ریگان در آزادسازی گروگانهای آمریکائی از دست چها اسلامی لبنان و رژیم جمهوری اسلامی ایران در معامله اسلحه به ازای رهائی این گروگانها ذینفع بوده اند، اما ابعاد موضوع، تنها به مسئله گروگانها و اسلحه محدود نمی شود. ریگان در سخنرانی خود اعتراف کرد که موضوع فراتر از این است و وی باتوجه به اهمیت ایران، در جهت رفع خصومتهای موجود میان دولتین ایران و آمریکا و عادی سازی روابط دوکشور تلاش می کرده است." نشریه ۳۲

از این گذشته "از حدود یکسال و نیم گذشته کاخ سفید در تماس مداوم با نمایندگان دولت جمهوری اسلامی ایران بوده است. شخص مک فارلن بیش از یک سال در اروپا و ایران، با ماموران جمهوری اسلامی مشغول مذاکره بوده و طرفین برای دریافت وسائل دفاعی و اعمال نفوذ آمریکا جهت افزایش بهای نفت در بازارهای جهانی مشغول چانه زدن بودند."

همین و دیگر هیچ. و این هنگامی است که کوه موش می زاید. برآستی که واقعیات جاری و رویدادهای سیاسی، چگونه مشت لافزنان و مدعیان مارکسیسم را باز می کنند.

"راه کارگر" آنقدر محتاط است که ریسک نکند و "کاست فقها" را به بایگانی نسپارد. بهمین دلیل آنجائی که واقعیت رابطه اخیر، تحلیل مشخص را طلب می کند، و

خواهان روشن نمودن مضمون این رابطه از سوی امپریالیسم آمریکا می باشد، به تذکری دال بر "اهمیت ایران" برای امپریالیسم آمریکا بسنده می کند.

"اهمیت ایران" موضوعی نیست که به تازگی مورد توجه امپریالیسم آمریکا و یا جناحین مختلف سرمایه مالی قرار گرفته باشد. ایران به لحاظ موقعیت استراتژیکش در منطقه، همواره مورد توجه سرمایه مالی بوده است. در این میان امپریالیسم آمریکا که در جریان جنگ دوم جهانی و پس از آن، توانسته بود نقش هژمونیک را در میان دیگر امپریالیستها بدست بگیرد، هیچگاه از این مهم غفلت نکرده است که کسب هژمونی بر ماشین دولتی ایران در واقع، یکی از مهمترین و اساسی ترین شرط لازم جهت اعمال نفوذ در منطقه می باشد. سرمایه های انحصاری به تجربه دریافته اند که، بادر دست گرفتن ماشین دولتی در ایران، می توان از یک طرف از نفوذ گسترده جناحین رقیب ممانعت بعمل آورده و از تعرضات آنان در امان بوده و از طرف دیگر از نفوذ همسایه شمالی ایران - شوروی - جلوگیری نمود.

از این گذشته توسط همین ماشین دولتی قادر خواهند بود تا، با ایفای نقش ژندارمی در منطقه، به سرکوب جنبشهای رهاییبخش در منطقه همت گمارند. البته خود بخود روشن است که همه این عوامل در مجموع تثبیت موقعیت جناح متفوق سرمایه انحصاری را در منطقه به همراه دارد.

بیهوده نبود که در اواسط دهه ۵۰ امپریالیسم آمریکا که از ریشه گرفتن و گسترش جنبش ضدامپریالیستی خلقمان به وحشت افتاده بود، و باتجربه تلخی که از جنگهای رهاییبخش خلقهای هند و چین و مبارزات زحمتکشانش در دیگر کشورهای جهان، کسب نموده بود، باتکیه بر عامل خرافات و جهل در میان توده ها، یکی از وحشیانه ترین شکل سلطه سیاسی - ایدئولوژیک خود را در قالب جمهوری اسلامی سازمان داد تا، بتواند منافع خویش و به عبارت روشن تر حاکمیت سرمایه جهانی را از خطر رشد یابنده، جنبش ضدامپریالیستی مصون بدارد.

اینها همه ناشی از "اهمیت ایران" است که نه امروز، بلکه سالها است، به فهم عمومی امپریالیستها تبدیل شده است. بدین جهت تکیه بر روی این مهم از سوی جریانی که معتقد است "کاست فقها" با قیام ۵۷ "از بورژوازی بزرگ" جلع ید سیاسی

کرده و حاکمیت سیاسی خویش را استوار ساخته است، نه پاسخگوی مضمون رابطه اخیر از سوی امپریالیسم آمریکا، بلکه طفره رفتن از پاسخی مشخص است.

از سوی دیگر، آزادسازی گروگانهای آمریکائی از دست جهاد اسلامی و "تلاش در جهت رفع خصومت‌های موجود میان دولتین ایران و آمریکا و عادی سازی روابط" که در اثر تلاشهای ریگان صورت پذیرفته، چگونه موجب اینهمه جنجال در محافل و مجالس امپریالیستی و دولت و کنگره آمریکا می گردند که جوانب آن، آنچنان وسعت می یابند که، "ریگان هرگونه کنکاش را در مورد این موضوع ممنوع" اعلام می دارد. آیا "مخالفان" به نقش "انسان دوستانه" ریگان در آزادسازی گروگانها، تردید دارند، یا برخلاف ریگان، "مخالفان" به "اهمیت ایران" اعتقادی ندارند، یا موضوع این است که ریگان با زیرپا گذاشتن سیاست "ضدتروریستی"، دولت آمریکا را در نظر افکار عمومی بدنام کرده است.

"اگر ریگان به خاطر سبک کردن اتهام وارده از سوی مخالفان در کنگره و دولت آمریکا مبنی بر معامله غیرمجاز با دولت تروریست پرور ایران بر سر گروگانها و به منظور مهار بحرانی که کاخ سفید را دربر گرفته است، مجبور به اعتراف شد ..."

بنابراین تمامی این سروصداها بخاطر این بوده که "ریگان وارد یک گم‌معامله غیرمجاز" با "دولت تروریست پرور ایران" شده است. و بیهوده خواهد بود هرآینه تصور کنیم که این "اتهامات" و این پرده دریاها ناشی از تشدید تضادهای سرمایه مالی آمریکا است. و بیهوده است هرآینه تصور نمائیم که این اختلاف و این "اتهام" صرفاً جنبه صوری تضادهای سرمایه مالی است که اینبار در رابطه با مسئله حاکمیت در ایران و بر سر جنگ ایران و عراق حدت یافته است. البته خود "راه کارگر" به همان "اتهام" بسنده می کند. و با نقطه عزیمتی که اختیار نموده است، قادر نخواهد بود از این حد فراتر برود.

اما آیا این جوهر و ماهیت واقعی آن اختلافاتی است که، تاکنون جنجالهای ناشی از آن فرو نشسته است؟ آیا جنجالهای اخیر که ابعاد آن تمامی محافل و مجالس امپریالیستی را دربر گرفته، صرفاً بخاطر "یک معامله غیرمجاز" با "دولت تروریست پرور ایران" بوده است، یا در پشت همین مجادلات حقوقی می توان به ماهیت اختلافات بین جناحین مختلف بورژوازی آمریکا بر سر ماشین دولتی ایران دست یافت.

متافیزیسیم که از برخورد به پیچیدگی های روابط اجتماعی عاجز است از جزئی ترین و قابل دسترس ترین رابطه ها نتیجه دلخواه را می گیرد. "راه کارگر" هم در برخورد به جنجال های ناشی از دیپلماسی اخیر ایران و آمریکا، تنها بر روی آن نکاتی انگشت می گذارد که صرفاً جنبه حقوقی دارند. بدون اینکه به خود این زحمت را بدهد تا محتوای واقعی نهفته در این مجادلات حقوقی را دریابد. و بهمین خاطر ترجیح می دهد، در حد یک واقعه نگار بورژوا باقی بماند.

این درست که "مخالفان" ریگان درکنگره و دولت، با افشاء رابطه اخیر، باتحت فشار گذاشتن دولت، خواهان بررسی و تحقیق فوری قضایا شدند، این درست که همین "مخالفان"، با استفاده از فرصت بدست آمده به نفع خویش سود جستند، اما این همه، نه بخاطر "یک معامله غیرمجاز" و سری ازسوی ریگان، که ازتضاد بین همین "مخالفان" با جناح ریگان برسر کنترل ماشین دولتی در ایران و کسب هژمونی درمنطقه ناشی می شود.

آری تمامی این جناحها و پرده دریاها ازتضاد منافع "مخالفان" باجناحی است که بطور مشخص کنترل قدرت دولتی را در ایران در دست دارد و بازار آنجائی که مبارزه برسر کسب هژمونی درمنطقه بین بورژوازی آمریکا درجنگ ایران و عراق کانونی شده است، و پیروزی یاشکست هریک از طرفین درگیر درجنگ، ضربه قابل توجهی به منافع طرف مقابل وارد می آورد، بدین دلیل "مخالفان" با افشاء رابطه اخیر که ازسوی جناح دیگر بورژوازی آمریکا، جهت تثبیت موقعیت رژیم حاکم برایران صورت پذیرفته است، به جنجال های تبلیغاتی روی آورده، تا موقعیت خویش را تحکیم نماید.

بی تردید تقویت تسلیحاتی رژیم حاکم برایران، می توانست نقش قابل توجهی دربالا بردن توان نظامی رژیم حاکم برایران، ایفاء نماید، که این امر موجودیت منافع "مخالفان" را درمنطقه خدشه دار می نمود.

جنجال های اخیر قبل ازهرچیز، شدت یابی تضاد درصوف بورژوازی آمریکا را برسرکنترل ماشین دولتی در ایران، نشان می دهد.

ماجرای "ایران گیت" تنها این مهلت را به "مخالفان" داد تا بتوانند صریح تر به جناح ریگان تهاجم نموده و درعین حال موقعیت خویش را نیز درانتخابات آینده آمریکا

تقویت نمایند. اگر "ریگان و مشاورانش" به زیرتیغ انتقاد "مخالفان"، در رابطه با تغذیه تسلیحاتی ایران، کشیده می شوند، مسلماً نه بخاطر اینکه خدای ناکرده "مخالفان" از "اهمیت ایران"، به مثابه اهرمی جهت حفظ منافع جهانخواران در منطقه بی خبرند، بلکه دقیقاً برعکس، و درست با علم به این مهم و اینکه همین تقویت و پشتیبانی از سوی جناح ریگان، می تواند نقش تعیین کننده ای در جنگ ایران و عراق - که هم اکنون مرکز مبارزه میان دو گروه سرمایه مالی در منطقه است - داشته باشد.

گیج سری محض است هرآینه تصور شود که، یک رژیم وابسته در یک کشور تحت سلطه می بایست ضرورتاً و در هر مقطعی، بیانگر منافع تمامی جناحهای سرمایه مالی کشور سلطه گر باشد. چراکه برتری و کسب موقعیت برتر اقتصادی در یک کشور تحت سلطه، به کسب موقعیت برتر در ماشین دولتی وابسته است. از این رو، جهت دست یابی بر ماشین دولتی، همواره مبارزه بین جناحهای سرمایه مالی جریان دارد. البته همانطور که فوقاً شرح رفت، هنوز هم جنگ ایران و عراق کانون مبارزه بین جناحین مختلف بورژوازی آمریکا است که هر یک منافع متضادی را در جنگ خلیج دنبال می نمایند.

"همین تضاد میان جناحهای مختلف سرمایه انحصاری آمریکاست که دولت آمریکا را که در واقع ابزار سیادت سرمایه انحصاری آمریکاست و دستگاه پیش برنده منافع کل بورژوازی آمریکا چه در درون آمریکا و چه در سطح بین المللی است، بیک موضع بیطرفی نسبت به جنگ ایران و عراق می کشاند." جنگ خلق ۵

در حقیقت جنجال های اخیر دقیقاً بر همین مسئله استوار است. دولت آمریکا که بخاطر عدم توافق جناحهای مختلف سرمایه انحصاری آمریکا، نمی تواند در جنگ ایران و عراق، جانبدار هیچکدام از دو دولت باشد، در واقع با اعمال نفوذ جناح ریگان در دستگاه دولتی، و ارسال تسلیحات از طریق همین دستگاه، دولت آمریکا را وارد یک "معامله سری و غیرمجاز" با دولت ایران نموده است، که این امر مسلماً نقض قوانین مابین جناحهای سرمایه انحصاری آمریکاست.

بهر حال کنکاش در متن واقعیتهایی که اخیراً افشاء گردیده است، می تواند هر ذهن حقیقت جوئی را بسوی فهم و درک ماهیت و مضمون واقعی این مجادلات سوق دهد، هر چند تاکنون نیز فاکتهای متعددی در رابطه با ماهیت وابستگی رژیم جمهوری اسلامی، و دقیقاً از همان ابتدا، وجود داشته است.

امیدواریم که "راه کارگر" بیک سؤال مشخص، پاسخی مشخص و صریح دهد، و آن اینکه "پان اسلامیس" این بدعت گذار "راه سوم" در عصر انحصارات - عصری که جهان بارها بین امپریالیستها تقسیم گردیده است - چگونه قادر است بدون اتکاء به امپریالیسم جهانی بقدرت دولتی دست یابد؟

۸۷/۸/۸

زیرنویسها

۱- البته قابل ذکر است که، ماهم هیچگاه منکر این نیستیم که رژیم جمهوری اسلامی در سطح "ملی و بین المللی بطور فعال با بورژوازی" درگیر است، چراکه اعتقاد داریم که رژیم به مثابه نماینده جناحی از سرمایه انحصاری، و در متن تضادهای امپریالیستی، با جناحهای دیگر سرمایه جهانی، "بطور فعال" می ستیزد. و چنانچه شاهد بودیم این درگیریها به تصفیه حسابهای خونینی نیز در حاکمیت انجامیده است.

از طرف دیگر جنگ ایران و عراق نیز، یکی از این ستیزهای امپریالیستی است، و بهمین اعتبار مامعتقدیم که ماهیت این جنگ از همان بدو شکل گیری، درگیری دو جناح امپریالیستی بوده است.

اما "راه کارگر" مورد سخنش جای دیگری است، از آنجائیکه "کاست فقها" بر فراز مبارزه طبقات، حاکمیت سیاسی خویش را برقرار ساخته است و از آنجائیکه نماینده سیاسی بورژوازی نیست، "بطور فعال" با بورژوازی در سطح "ملی و بین المللی" درگیر است و البته نباید تصور کنیم که این درگیریها احیانا مبارزه بین امپریالیستهاست. البته یکی از تناقضات واقعی "راه کارگر" نیز در همین نقطه نهفته است. انگار حاکمیت سیاسی یک کشور تحت سلطه و یا متروپول، نمی تواند با جناحهای رقیب سرمایه داری، درگیر شود. انگار جنگهای امپریالیستی خود شکل آنتاگونیستی همین درگیری ها نیستند.

۲- اگرچه حضور روحانیت اسلامی، در عرصه سیاسی موجب تعجب بسیاری گشت، اما بنظر می رسد که بیش از همه "راه کارگر" را سردرگم نمود. چراکه این جریان نتوانست جایگاه واقعی رژیم جمهوری اسلامی را پیدا کند.

۳- درحقیقت جمهوری اسلامی شکل نوین سیاسی - ایدئولوژیک سلطه امپریالیسم درجامعه ما، جهت به انحراف کشاندن مبارزات ضدامپریالیستی خلق و سرکوب این مبارزات، جهت حفظ سلطه امپریالیسم بوده است.

البته تکیه به مذهب اسلام جهت جلوگیری از مبارزات رشدیابنده توده ای تنها مختص به جامعه ما نبود، بلکه بطور گسترده ای درکشورهای پاکستان، تونس و مصر "شیوع" پیدا می کند. اگر اینجا "کاست فقها"، رسالت سرکوب جنبش ضدامپریالیستی و فراهم ساختن شرایط هرچه بهتر، برای امنیت انحصارات امپریالیستی و فراهم ساختن شرایط هرچه بهتر، برای امنیت انحصارات امپریالیستی را بعهده دارد، درپاکستان، همین وظیفه به عهده مهره سرسپرده و خداجویی چون ضیاء الحق سپرده شد و به همان نسبت، چنانچه ما درایران شاهد اجرای قوانین قرون وسطائی، قصاص، انواع و اقسام حدود اسلامی و... آنهم در وسیع ترین ابعاد آن هستیم، همین ماموریت "الهی" نیز، به رژیم مزدور ضیاء الحق و رژیمهای سرسپرده تونس و.. تفویض می گردد. استثمار وحشیانه توده ها بنام "احکام الهی" و قوانین قرون وسطائی شکنجه و اعدام و... بنام احکام قرآن، شکل نوین سلطه ای بود که تا دیروز باتکیه برافتخارات "شاهان" اعمال می شد. عملکرد ضدانقلاب جمهوری اسلامی، درحفظ سلطه امپریالیسم، دراین پروسه گویای این حقایق اند.

پایان

هواداران چریکهای فدائی خلق ایران

(ارتش رهاییبخش خلقهای ایران) - بلژیک

تایپ و تنظیم از: فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران